



از روزبهان تا حافظ

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

(عاشقان) در مزگت کوچۀ یار مناجاتی
باشند و در صومعه زهاد خراباتی باشند
(عبرالعاشقین، ص ۵۳)

روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶ هـ ق) معروف به شیخ شطّاح^۱ از صوفیان آزادمنش است که در سیر مکتب تصوّف ایرانی یا عرفان آن گونه که در ادبیات فارسی منعکس شده است و به عبارت دیگر تصوّف عاشقانه شخصیت برجسته‌ای است، و اگر این نکته را در نظر بگیریم که حاصل همه گرایشهای عارفانه اسلامی و ایرانی در دیوان حافظ (متوفی ۷۹۲ هـ ق) انعکاس یافته، و با توجه به تأکید استواری که حافظ بر عشق در مراحل گونه‌گون آن دارد، ارتباط

فکری این دو، که همولایتی بوده‌اند و به فاصله تقریباً دو قرن از یکدیگر می‌زیسته‌اند، قابل فهم و تصوّر خواهد بود.

ستایش حافظ از عشق معلوم است و روزبهان نیز برای شریعت و طریقت و حقیقت محمل و محوری جز عشق نمی‌شناخته است، و عجب نیست که در روایاتی افسانه‌ای (که به وجهی بازتاب حقیقت است) حافظ را مرید «پیر گلرنگ» انگاشته‌اند^۲ و پیر گلرنگ را از مرشدان سلسله روزبهانیّه پنداشته‌اند و بعضی دیگر پیر گلرنگ را همان «عقل سرخ» سهروردی فرض کرده‌اند^۳، حال آنکه در بادی نظر و مدلول ظاهر پیر گلرنگ همان شراب کهنه سرخ فام است.

از این که بگذریم، بر شباهت اندیشه‌های این دو عارف شواهد دیگری هست. روزبهان، همچنانکه تصریح کرده‌اند، «عشق شدیدی به صور زیبا و جامه‌های آراسته داشته است. فرشتگان در نظر او مانند زنان، گیسو و گوشوار و مروارید و حجاب نورانی دارند و حوریان پاهای خود را می‌آرایند». بعلاوه، روزبهان به موسیقی علاقه‌مند بود، فرشتگان در نظر وی طنبور و مزار و انبیا صور داشته‌اند. حضرت الوهیت در نظر روزبهان همچون گلی سرخ است که همه منظره را فرا می‌گیرد... گل‌های سپید و سرخ بیننده را احاطه می‌کنند، رنگ غالب در رؤیاهای روزبهان رنگ قرمز باده و خون است.^۴

آیا تا همین جا کسانی که با فضای دیوان حافظ آشنایی دارند تصوّر نمی‌کنند که توصیفات فوق راجع به اوست؟ اگر این نکته به ذهن بیاید که روزبهان ظاهراً «مشبه» بوده و حافظ اهل تنزیه، باید گفت این ایراد از هر دو جهت کاملاً وارد نیست، زیرا تصوّر روزبهان از عوالم معنوی در قوالب زیبا و صور دلربا چیزی است غیر از تشبیه‌گرایی عامیانه که مورد انکار عارفان دین‌شناس هم هست و از سوی دیگر حافظ نیز همین تخیلات و تصوّرات را داشته، گیرم که در مرتبه دیگری بوده است یا در همان حال آن تصوّر را که مربوط به عالم مثال است ردّ می‌کرده است، و این زمانی است که عارف به حقایق ناب راه می‌برد.^۵ پیداست که در این مرتبه بر شطح و شطّاحان نیز می‌تازد، هر چند خود نیز در مقام دیگر شطّاح است، و البته به تعبیر روزبهان «شطّاح طربناک».^۶

روزبهان و حافظ هر دو مراحل ریاضت سلوک را گذرانده‌اند^۷ و هر دو در روایات افسانه‌ای با پیشه‌وران و عوام الناس و نیز مسلک‌های تصوّف عامیانه (فتوت) ارتباط دارند^۸، هر دو شعر عامیانه دارند، هر دو در عین تعمّق در مسلمانی و ژرفکاویمهای قرآنی^۹، پارسی‌گرای و ایرانی‌مآبند.^{۱۰} اما در روش زندگی متفاوت بوده‌اند و لذا تفاوتی هم در

تأثرات و انفعالات و لاجرم انعکاساتشان هست که در جای خود اشاره خواهد شد. نخست به این نکته پردازیم که آیا شهرت روزبهان به «شیخ شطّاح» صرفاً از این راه است که او شطّح گوی بوده؟ به گمان من این کافی نیست، زیرا صوفیی نیست که شطّح گوی نباشد، یعنی کلمه‌ای زنده نبرانده باشد که با شرع و عرف یا عقل به ظاهر سازگار نیست. شهرت روزبهان به شطّاح بیشتر از این راه است که او شرح بر شطّحیات صوفیه نوشته و البته نسبت به مورد، تشریح یا توجیه و احیاناً استنکار یا انکار نموده است، همچنانکه در کتاب دیگرش، مشرب الارواح، مقامات عرفانی را بر اساس مکتب عشق بیان نموده و به انحرافات که گهگاه رخ می‌دهد اشاره کرده و از لاف و گزافها که در بعضی مراحل از سالک سر می‌زند پرده برداشته است، بدین گونه، «شیخ شطّاح» خود نیز در جایی منکر شطّاحان است.^{۱۱} اما تفاوتش با حافظ در این است که نزدیکتر بودن حافظ به زندگی عملی وی را واقع‌بین‌تر ساخته و نظر به اینکه معیشت وی در کل از «نذر و فتوح صومعه» تأمین نمی‌شده است، نیازی هم به کرامات‌نمایی نداشته است. حافظ بیشتر از محلّ صلّه ممدوحان (شاهان و وزیران) و نیز مقرّری و مستمرّی اهل مدرسه (و حافظان قرآن و حدیث) که این نیز در دست دولت بود گذران می‌کرده، لذا به جای کرامت‌فروشی که مریدان را خوش آید^{۱۲}، مدّاحی را پیشه کرده تا بند کیسه صاحبان زر و زور را شل کند و در این راه از هیچ شاعر مدّاح دیگر دست کم ندارد، الا اینکه معمولاً در غزل بیش از یک دو بیت مدح نمی‌شود گفت، هر چند حافظ غزلهایی دارد که از اول تا آخر در مدح است، و اگر سعدی مدح را وسیله موعظه ساخته حافظ چنین کاری هم نکرده است.

البته روزبهان هم در عالم صوفیگری خود با دربار اتابکان فارس بی‌رابطه نبود و حتی در پیکار مخالفان و موافقان «اتابک تکه»، روزبهان، یا به عبارت بهتر خانقاه روزبهان، در طرف تکه بود و لذا مخالفان تکه می‌گفتند: «این رباط را بر سرت خراب کنیم!» و روزبهان به گوینده آن سخن گفت: سر تو را بر در این رباط آویخته می‌بینم!^{۱۳} و همان شد. اما همین روزبهان به دیدار سعدبن زنگی نرفت با این عذر که خدا فرمود «اگر طالب مایی نزد پادشاهان صورت مرو». ^{۱۴} حافظ نزد شاهان صورت می‌رفت و برای صلّه گرفتن هم می‌رفت و حتی بعضی گفته‌اند خواننده دربار و همپایه شاهان بود^{۱۵}، اما کسی چه می‌داند، شاید خانقاه‌داری روزبهان عملاً برای نفس زیان‌بارتر از صلّه‌جویی حافظ بوده باشد، زیرا این یکی رعونت بار نمی‌آورد و از ریا دور است. این را هم بگوئیم که روزبهان لا اقل در مرحله اولیه عمر با اهل خمر و ضلال^{۱۶} تماس داشته و از چنین عوالمی دست کم برای فهم مطلب و نیز دوری از

«عبوس زهد» باخبر بوده و از این راه نیز میان دو عارف همانندی هست. از وجوه مشترك دو عارف شاهدبازی و نظر بازی است که هم در آثار آن دو و هم در افسانه‌ها و روایاتی که درباره آن دو هست نشانه‌های آن را می‌یابیم. در کتاب مشهور مجالس العشاق^{۱۷} که برای عدّه زیادی از مشاهیر معشوقان ساده‌رخ ذکر کرده است آورده است که حافظ عاشق پسر مفتی شهر بود. در دیوان حافظ به کلمات «نازنین پسر» و «شیرین پسر» بر می‌خوریم^{۱۸}، همچنانکه صریح کلمات اوست: «عاشق روی جوانی خوش و نوخاسته‌ام». در همان کتاب درباره روزبهان آورده است که شیفته جوان سبزی فروشی شد که «عاشق تره» می‌فروخت و از آن کلمه چنین استنباط کرده بود که گویی می‌گوید: «در جوانی عاشق شو تا ببینی!». می‌دانیم که در روایات افسانه‌ای روزبهان بقلی بوده، یعنی دکان سبزی فروشی داشته و حافظ خمیرگیر نانواپی بوده است. و باز درباره روزبهان از ده‌نامه عراقی حکایتی نقل می‌کند که:

داشت او دلیری فرشته‌نهاد که رخس دیده را جلا می‌داد
اتفاقاً مگر سفیهی دید کان پری پای شیخ می‌مالید

آن آدم کم ظرفیت نزد اتابك سعد به شکایت رفت و:

گفت ای پادشاه دین فریاد پای خود شیخ دین به امر داد

اتابك آن سخن را افترا می‌انگارد، اما روزی که به عیادت شیخ روزبهان آمده بود به چشم خویش می‌بیند و زیر لب می‌خندد، روزبهان بی‌درنگ پای خود را از کنار آن پسر در منقل آتش می‌نهد و با این امتحان ثابت می‌کند که نظرش روحانی است نه جسمانی.

عادت معاشرت با صاحبان جمال از دیگر عارفان نامدار همچون ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵ هـ.ق)، ابوالحسین نوری (متوفی ۲۹۵ هـ.ق)، احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ هـ.ق) و نیز سنائی و اوحدالدین کرمانی و عراقی و سعدی مشهور و مأثور است، مخصوصاً سعدی که آورده‌اند تا نظرش بر جمال منظوری نبود از سخن گفتن اکراه داشت. سعدی که همشهری روزبهان و حافظ بوده و در فاصله زمانی میان آن دو می‌زیسته، هم از ارادتمندان روزبهان است و هم در فکر و هنر از مقتدایان حافظ، و آن دفاع که از سنت نظر بازی و شاهدبازی به عمل آورده در دیوان حافظ پُر واک یافته است. سعدی گوید:

همه دانند که من سبزه خط دارم دوست نه چو دیگر حیوان سبزه صحراپی را

که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد
خطا بود که نینند روی زیبا را
و حافظ با لحنی حماسی سروده است:
عاشق ورنده نظر بازمومی گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

اما عمده‌ترین وجه شبه حافظ و روزبهان گذشته از زیباپرستی، شاعرمنشی است این دو به تمام معنا حُسن پرست و به تمام معنا شاعرند؛ گرچه آفرینش شعری روزبهان بیشتر در نثر جلوه می‌کند؛ نثری رنگین، نیرومند، پر از تصویر و خیال و گرانبار از اندیشه و احساس اصیل.

در نظر روزبهان زیبایی در جهان هستی دو مظهر دارد: بهشت و آدم. ۱۹ می‌دانیم که خاطرهٔ بهشت و تراژدی شکوهمند هبوط آدم و صحنهٔ باعظمت خلقت او و سرشته شدن گل او با شراب عشق... از نخستین تصاویری است که با کلمهٔ «حافظ» به ذهن می‌آید. از دید این دو عارف، آدم هبوط یافته با نردبان عشق دوباره بالا می‌رود و این عشق مسلم است که از جاذبهٔ زیباییهای ظاهری آغاز می‌گردد: «مرا گفت به دیدهٔ انسانی در عالم انسانی نگر، چشم دل در چشم صورت آمد.» و آنچه به چشم می‌آید لزوماً يك مظهر معصومانه و تقدس مآب همچون عیسیای مسیح و یا مریم عذرا نیست، بلکه در نظر حافظ «لولی وشی است قتال وضع و رنگ آمیز، نرگش عریده جوی و لبش افسوس کنان» و در نظر روزبهان نیز چنین است.

چینی لعبتی دیدم که به حسن و جمال جهانیان را عشق می‌داد، از این کافری، رعنائی، مکاری، زرقاتی، شوخی، عیاری که در طرف چشمش صد هزار هاروت و ماروت بود در حلقهٔ زلفش هزار لشکر ابلیس و قارون، رنگ رخسارش زهره را خجل کرده و با مشتری در سماء به حسن و جمال مباحات نموده. در تیختر آهوی عشقش شیران شکار کردی و به رعنائی، زاهدان را از صومعهٔ ملکوت بیزار کردی...^{۲۰}

از این معشوق یا معشوقهٔ کافر کیش در آثار عین الفضاة هم سخن می‌رود و پیش از اینها حلاج از ندیم خونریز خویش یاد می‌کند و همنشینی با او را به همپیلگی به ازدها در گرمای تابستان همانند می‌نماید.^{۲۱} در اصطلاح تصوف این را به تجلیات توأمان مظاهر جمالی و جلالی می‌توان تعبیر نمود.

حال ببینیم روزبهان خود چه می‌گوید:

گفتم ای جان مرا نکویی تو از کجایی مرا نکویی تو؟
گفت من دستگرد لاهوتم قائد و رهنمای ناسوتم
اول خلق در جهان مایم در همه جای چهره بنمایم
نظر حق به ماست از همه خلق خلقت ما جداست از همه خلق

مخلوق اول، حق مخلوق به، انسان کامل یا به تعبیر گنوسیان آدم «قدیم»؟... این است آن جامع تضادها:

سر جمالی در جلال حسن فطرت نقش گل آن عروس دیدم که از لب لعلش نورازل
ارواح قدسی را در عین فناء عشق در کمند اجل داشت

شاید حافظ هم نظر به نظر همین معنا دارد که گوید:

یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می‌کشت معجز عیسویت در لب شکرخا بود

گفتم چگونه می‌کشی و زنده می‌کنی با یک نگاه کشت و نگاه دگر نکرد

همچنانکه روزبهان به نظم گفته است:

اجل از دست آن لب خندان سر انگشت مانده در دندان

دنباله مطلب از روزبهان:

چون نیک بدیدم صفات صفای جاننش صورت بی‌مکان بود و عین حقیقت در صورت آدم
علیه‌السلام بی‌نشان بود.^{۲۲}

چنانکه ملاحظه می‌شود زبان روزبهان غامض است و از ذهنی مرموزگرا و پیچیده نشان دارد، برخلاف حافظ که گرچه گوشه‌چشمی به همان معانی داشته اما روشنتر گفته است. تفاوت این دورا چنین می‌توان تعبیر کرد که اثر روزبهان یک صخره مرمر است که در دیوان حافظ همان صخره به صورت لوحه‌های صیقل یافته، امواج و نقوش خود را ارائه می‌دهد یا کتابهای روزبهان چون معدن گوهر است که سنگ و خاک و گوهر را درهم دارد، اما در دیوان حافظ همان گوهرها را در شکل تراش خورده و به رشته کشیده شده تماشا می‌کنیم. شباهت تعبیرات دو عارف نشانی از شباهت شخصیت آن دو و همانندی عوالمی است که

سیر کرده‌اند، اینک چند ترکیب و تعبیر که از کتاب *عبر‌العاشقین* برگزیده‌ایم:

آب حیات، آینه خیال، کنگره بام فلک عشق، آرنی گوی، ناله سحری، شاهد، بانگ
الست، بامداد ازل، جام جهان‌نمای جم، حسن ازل، خرابات، کوی شریعت، سرانداز،
سر ملکوت، سلسله دیوانگان، چین زلف، عشوه خر، شهبواران میدان غیوب،
خلوتخانه دل، دولت عشق، سیمرخ، عنبرفشان، عقل قدسی، گلشن قدس، مجلس
انس، نگارخانه انس، گل آدم، منزل انس، نور دیده جان، همدم راز، ترک (در معنای
معشوق)

اکنون به بعضی عبارات روزبهران که یادآور ابیاتی از حافظ است اشاره می‌کنیم.

«در خیال بت پرستی کنند در معاصی کافری کنند، صمد را از صنم باز نشناسند، آنگاه دعوی
کنند و گویند طاماتیان عصریم.» (*عبر‌العاشقین*، ص ۹۶)

حافظ گوید:

زجیب خرقه حافظ چه طرف بتوان بست که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد

«جان خُرشان بنده عشق است.» (*عبر‌العاشقین*، ص ۵۲)

حافظ گوید:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقمی و از هر دو جهان آزادم

«زندگان بی‌مرگند.» (*عبر‌العاشقین*، ص ۵۲)

حافظ گوید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

روزبهران در تفسیر *عرائس البیان* ذیل آیه ۲۰۴ سوره بقره، درباره ریاکاران منافق
می‌نویسد: «یعزی الخلق زیرج لباسهم و زینة هیأتهم و یجذبون الناس یحلو کلامهم و اضواء
وجوههم و اقصرار اکمامهم و انتفاخ اقدامهم لیضعوا اقدامهم علی اعتناق الانام.»

حافظ گوید:

به زیر دلقِ مَلَمَعِ کمندها دارند درازدستی این کوتاه آستینان بین
در اشعار منسوب به روزبهان و پیروان او که در قرن هفتم می زیسته اند^{۲۳} با کلمات و عباراتی که واژگان و کلیشه‌های حافظ را به یاد می آورد بر می خوریم:

مسکین دل شوریده سرگشته من کز تاب سر زلفِ تو تابی دارد

یک ذره تاب مهرش بر هر که تافت روزی چون ذره در هوایش بس مهر بان بر آمد

تا در هوای مهر تو ماه اوفتاده ایم سر را چو ماه بر خط مهرت نهاده ایم
بر تخت سلطنت تو به شادی نشسته‌ای ما بر درت به تارک سر ایستاده ایم
تا آتش فراق تو برد آب روی ما خود را چو خاک بیهده بر باد داده ایم
ما بست شست زلف تویی بند و حلقه ایم ما مست چشم مست تویی جام و باده ایم
ای نور دیده روزبهان را ز روی تو رحمی بکن که در شب محنت فتاده ایم

که بی اختیار این اشعار حافظ را تداعی می نماید:

ما بیغمان مست دل از دست داده ایم همراز عشق و همنفس جام باده ایم

...

پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد گویا به عذر ایستاده ایم
کار از تو می رود مددی ای دلیل راه کانصاف می دهیم و ز راه افتاده ایم

و اشعار زیر از پیروان روزبهان که در قرن هفتم سروده شده است:

تا چند باشی ای دل در قید خود پرستی یک ره بر آرز گل پای خودی که رستی

...

برخیز از سر جان گر در بساط جانان چون یافتی بلندی اندر مقام پستی

بی درنگ خواننده و شنونده را به یاد اشعار معروف حافظ می اندازد:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی

...

در آستان جانان از آسمان میندیش کز اوج سر بلندی افتی به خاک پستی

...

تا فضل و علم بینی بی معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

باز در همان غزل که از پیروان روزبهان است می‌خوانیم:

در نیستی قدم زن تا درسی به هستی

که این مضمون شایع عرفانی یادآور این سخن حافظ است:

ای دل میاش خالی یک دم ز عشق و مستی وانگه برو که رستی از نیستی و هستی

بدین گونه می‌توان تصور کرد که به گفته آربری مکتب پیروان روزبهان تا روزگار حافظ ادامه داشته و او را نیز جلب و جذب کرده است.^{۲۴}

از نکات مشترك دو عارف توجه به «رجال الغیب» و «مردان خدا» است. روزبهان کراراً از تعداد و مراتب اولیاء یاد می‌کند (مثلاً شرح شطحیات، ص ۱۰؛ تحفة العرفان، ص ۲). در دیوان حافظ هم اشاره به رجال الله و به تعبیر ابن عربی «اقطاب رکبان»^{۲۵} یا به تعبیر روزبهان «شهبوران عالم غیوب» فراوان است، کسانی که نهان و عیانند و قدرت تصرف در آفاق و انفس دارند:

تو خود چه لعبتی ای شهبوار شیرین کار که در برابر چشمی و غایب از نظری

تو خود چه لعبتی ای شهبوار شیرین کار که توستنی چو فلک رام تازیانه توست

روزبهان به یک شهر آرمانی نظر داشته به نام «مدینه الاولیاء» (تحفة العرفان، ص ۱۱۵)، و این یادآور «عالم نو و آدم دیگر» حافظ است.

از یکی از عرفای معاصر روزبهان نقل است که «در اربعینات که می‌داشتم نوری از خطه شیراز می‌دیدم که به آسمان پیوسته بود، چنانم معلوم کردند از عالم غیب که آن نور نفس مبارک شیخ روزبهان است»^{۲۶} و این یادآور شعر معروف حافظ است که گوید:

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

از خود روزبهان نقل است که می‌گفت: «سر تربت من از اولیای حق خالی نباشد» و

شرح حال نویسنده او افزوده است: «والحق چنین یافتیم»^{۲۷} و این نظیر آن شعر حافظ است که گوید:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

دیگر از نقاط مشترك دو عارف ستایش منصور حلاج است که روزبهان شطحیات وی را شرح کرده و حافظ هم در دو مورد از وی به نیکی یاد کرده است. اشاره روزبهان به «شهید عشق» که به سیف غیرت در منزل ابتلا کشته شده (عبر العاشقین، ص ۲۵) بازتابی هم در زندگی نامه حافظ یافته است که محمد گلندام جزو القاب حافظ «الشهید» را نیز ذکر کرده است.

یادداشتها

۱. درباره احوال روزبهان نقلی بهترین منبع روزبهان نامه است (به اهتمام محمدتقی دانش پزوه، انتشارات انجمن آثار ملی) و نیز رك: مقدمه دکتر محمد معین بر عبر العاشقین، همچنین: جستجو در تصوف ایران، دکتر زرین کوب، ص ۲۲۵-۲۱۹.
۲. مقدمه عبر العاشقین، ص ۶۲، ۶۳ (به نقل از سودی شارح دیوان حافظ).
۳. حافظ شناسی، سعیدنیاز کرمانی، ج ۸، ص ۶۱.
۴. مقدمه عبر العاشقین، ص ۶۱ و ۶۲.
۵. تحلیل گران عرفانی گفته اند: صورتهای کشف خیالی که بر سالک ظاهر می شود مربوط به عالم مثال و خیال مفارق است. در این حال معانی عقلی در اشکال زیبا و جذاب ظاهر می شود. سالک با تلقین و تکرار ذکر حق از عالم خیال و مثال می تواند به عالم معنی و مجردات قدم بگذارد. در این باب رك: رسائل این عربی، به اهتمام نجیب مایل هر وی، ترجمه رساله «فی ما ینصح صاحب الخلوۃ من الاسرار»، ص ۱۶۲-۳.
۶. عبر العاشقین، ص ۱۳۲، س ۹ در احوال روزبهان آورده اند که اکثر اوقات بشاش بود و «رجاء بر خوفش غالب» («روح الجنان»، ص ۱۷۹).
۷. «تحفة العرفان» (از مجموعه روزبهان نامه، ص ۱۳). درباره ریاضتکنشی حافظ اشاراتی در دیوانش هست و نیز نکاتی در تذکرها و روایات افسانه‌ای، مثلاً گویند «چاه مرناض علی» و «باباکوهی» از جاهایی بوده که حافظ در آن به خلوت و اعتکاف می پرداخته است.
۸. مقدمه دانش پزوه بر روزبهان نامه، ص ۲۴. در «تحفة العرفان» (ص ۱۴۲) می خوانیم: «چون آخر کار نزدیک شد، ارباب شریعت اجازت تفسیر و تذکیر طلبیدند و اصحاب طریقت اجازت ادارت زنیل و اجراء مقراض طلب کردند. بر حسب استعداد هر يك، مأمول ایشان مبذول می فرمود».
۹. در مقدمه «محمد گلندام» بر دیوان حافظ آمده است: «به واسطه محافظت درس قرآن و... بحث کشف... به جمع اشتات غزلیات نپرداخت». در دیوان حافظ نیز به اشتغالات قرآنی وی اشاره شده است. اما روزبهان گذشته از آنکه پنجاه سال به وعظ و تذکیر در جامع شیراز می پرداخته و طبعاً از قرآن و حدیث سخن می رانده است، در علم

- تفسیر دو کتاب مستقل دارد، یکی لطائف البیان که پس از نقل قول مفسران قول خود را آورده، دیگر عرائس البیان که کلاً بر اساس تأویل صوفیانه است و البته همه آیات را تفسیر نکرده است درباره این تفسیر مقاله تحلیلی بر مطلبی به قلم صلاح الصاوی به عربی نگارش یافته است: رك: مجلة تحقیقات اسلامی (سال اول، شماره دوم - سال دوم، شماره اول)، ص ۳۲-۱۳.
۱۰. دیگر از نکات شباهت دو عارف گرایش به نوعی تشیع ملایم است در مورد روزبهان، رك: مقدمه دانش یزوه بر روزبهان نامه، ص ۲۶. درباره حافظ نویسندگان از عصر صفوی به بعد غالباً به تشیع او گرایش داشته‌اند آنچه مسلم است برای خاندان پیغمبر (ص) و شخص علی بن ابی طالب (ع) حرمت خاصی قابل بوده است: حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف
۱۱. بحث درباره کتاب مشرب الارواح («هزار و یک مقام») روزبهان (استانیول، ۱۹۷۳) گفتار مستقل و مجال ویژه‌ای می‌طلبد.
۱۲. درباره کرامات منسوب به روزبهان رك: «تحفة العرفان»، ص ۴۳ تا ۶۲. در عین حال خود او کرامات را جزو حجابها می‌داند، چنانکه گوید: «اذا بلغ العارف مقام الرضا یتھیا له الاسباب و الکرامات و یتطلع علی القلوب و سهل له الفراسات و هو یفرح بها و ذلك الحجاب الخامس و الاربعون» (مجموعه روزبهان نامه، ص ۱۶۱) حافظ گوید: «با خرابیات نشینان ز کرامات ملاف».
۱۳. «تحفة العرفان»، ص ۶۲ و ۶۳.
۱۴. همان، ص ۶۴.
۱۵. رك: حافظ شناسی، گردآوری سعید نیاز کرمانی، مقاله باستانی یاریزی، مندرج در جلد هفتم.
۱۶. «روح الجنان» از مجموعه روزبهان نامه، ص ۱۶۷.
۱۷. مجالس العشاق، چاپ کانیور، ص ۶-۱۴۴ و ۸۲-۷۸.
۱۸. آدم سلیم النفسی می‌گفت، اشاره حافظ به پسر خودش بوده است.
۱۹. عبهر العاشقین، ص ۳۱.
۲۰. عبهر العاشقین، ص ۵ به بعد.
۲۱. رك: تذکرة الاولیاء عطار، قسمت مربوط به حسین بن منصور حلاج.
۲۲. عبهر العاشقین، ص ۸، س ۱.
۲۳. اشعار از صفحات ۳۶۳-۳۶۰ کتاب «روح الجنان» تألیف به سال ۷۰۵ نقل شده است.
۲۴. شیراز مهد شعر و عرفان، ص ۱۰۷ و ۱۱۲.
۲۵. رك: مقاله «حافظ عارف و ابن عربی شاعر» نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مجله نشر دانش، آذر و دی ۶۷، به ویژه صفحه ۱۲-۱۱.
۲۶. روزبهان نامه، ص ۳۸ و ۲۲۸.
۲۷. همان، ص ۱۴.